**باسمه تعالی**

**خارج اصول**

۲۰/۱۲/۹۱ تزاحم - مرجحات باب تزاحم

**مرجحات باب تزاحم(ترجیح به اهمیت)**

سومی مرجحی که شهید صدر ذکر می‌کنند ترجیح به اهمیت هست ترجیح به اهمیت دو شاخه دارد یکی ترجیح به معلوم الاهمیة یک ترجیح به محتمل الاهمیة در مورد ترجیح به معلوم الاهمیة دو تقریب ذکر می‌کنند تقریب اول این هست که ما چون همه خطابها مقید هست لبّاً به عدم اشتغال به واجب اهم یا واجب مساوی بنابراین خطاب مهم وجوب ندارد چون هنگامی که شخص اشتغال به واجب اهم داشته باشد این قید عدم اشتغال به واجب مهم یا مساوی تحقق ندارد ولی خطاب اهم هنگام اشتغال به مهم فعلیت دارد چون قیدش موجود هست بنابراین معنایش این هست که امتثال اهم موضوع وجوب مهم را از بین می‌برد دون العکس یعنی دلیل اهم با امتثال خودش ورود دارد بر دلیل مهم این،‌این تعابیر تقریر دوم این هست که ما به اطلاق دلیل اهم نسبت به فرض وجود مهم کار نداریم ما می‌گوییم که خب اطلاق هم نداشته باشد دلیل اهم نسبت به فرض انجام مهم یعنی خب عقل جایی که ملاک اهم را در یک تکلیف ببیند او را مقدم می‌دارد بر تکلیف دیگر بنابراین تکلیف اهم بر تکلیف مهم مقدم است به تعبیر دیگر ما در واقع دوتا ملاک اینجا داریم یک ملاک در مهم است یک ملاک در اهم هست اگر کسی اهم را انجام بدهد هر دو ملاک را استیفاء کرده است هم ملاک اهم را استیفاء کرده است هم ملاک مهم را استیفاء کرده است ولی اگر کسی مهم را انجام بدهد تنها ملاک مهم را انجام داده آن حدّ فاصل ملاک اهم و مهم او را انجام نداده. و اینجا خب شما ممکن است بگویید که ممکن است آن ملاکی که در اهم هست غیر از آن ملاکی باشد که در مهم هست آنها بنابراین اینکه شما اینها را دوران امر بین اقل و اکثر در نظر بگیرید بگویید که با اهم هر دو ملاک استیفاء می‌شود ولی با مهم فقط مقداری از ملاک استیفاء می‌شود این وجهی ندارد پاسخ مطلب این هست که درست است که ملاکی که در مهم هست غیر ملاکی باشد که در اهم هست ولی از

جهت اهتمام شارع اینها مساوی هستند یعنی در واقع مقداری از ملاک اهم که از جهت اهمیت به همان اندازه از مهم هست این مقدار حالا چه برای شارع مهم نیست فرض این است دیگر برای شارع مهم نیست که این را با اتیان به اهم انسان اتیان بکند یا با اتیان مهم اتیان بکند نسبت به آن ذات چیزی که برای شارع مهم هست برای شارع اهتمام به آن می‌ورزد آن مقدار کسی که اهم را انجام می‌دهد آن قدر مشترک بین مهم و اهم را انجام داده قدر مشترکی که شارع نسبت به او اهمیت داده و خصوصیتش فرض این است برایش اهمیت ندارد یعنی خصوصیت مهم منشأ ترجیحش بر آن مقدار مشترک بین اهم و مهم نمی‌شود بله آن مقدار زایدی که در اهم وجود دارد آن مقدار شارع نسبت به آن اهمیت داده طبیعتاً آن را مقدم می‌دارد پرسش:... پاسخ: بر فرض تباین ملاکات دوتا ملاکی هست که هر دو برایش اهمیتش یکسان است ولی دوتا ملاک است فرض کنید من هم باید ازدواج بکنم هم باید خانه داشته باشم و فرض این هست که خانه داشتن، حالا فرض تساوی را در نظر بگیریم فرض تساوی چرا عقل انسان حکم می‌کند که شما مخیر هستید به دلیل اینکه می‌گوید شارع برایش فرق ندارد بین اینکه من این ملاک به اصطلاح اولی را امتثال کنم یا ملاک دومی را هر چند دو سنخ است دوتا ملاک است ولی برای من به هر حال یکی از این ملاکها باید فوت بشود با اتیان هر کدام از اینها هم مقدار ملاکی که بدست می‌آید مساوی مقدار ملاکی هست که از آن یکی بدست می‌آید اصلاً دو جور ملاک است پرسش:.. محبوبیتش پاسخ: محبوبیتش تفاوتی ندارد آن مصلحت، یعنی مصلحتی که گیر شارع می‌آید فرقی ندارد اهتمامی که شارع به آن دارد هیچ فرقی ندارد یکی طبیعی است که ما اگر هر یک از اینها را انجام بدهیم آن قدر مشترک تحقق پیدا می‌کند اهم را انجام بدهیم بیشتر از آن قدر مشترک گیر شارع می‌آید و ملاک موجود ملاکی هست که قطعاً شارع نسبت به آن اهتمام دارد ما نسبت به آن ملاک بیشتر هم تکلیف داریم موظف هستیم باید کاری کنیم که ملاک بیشتر را هم استیفاء کنیم و این کار جز با اتیان اهم تحقق پیدا نمی‌کند خب شهید صدر اینجا این مطلب را می‌فرمایند که البته این مطلب درست است این تقریب ولی این تقریب یک پیشفرضی دارد آن این هست

که این تقریب مبتنی بر این هست که ما احراز کنیم وجود ملاک اهم را حتی با اشتغال به مهم اگر ما این احتمال را بدهیم که اشتغال به مهم باعث بشود که ملاک اهم اصلاً فعلی نباشد مثلاً اگر اهم مشروط به نحو، به قدرت شرعیه مثلاً باشد اهم می‌گوید که اگر واجب دیگری را نمی‌آوری من را بیاور و اگر این جور باشد درست است که در ظرفی که ملاک دارد اهم است شاید اصلاً ملاک نداشته باشد شاید اشتغال به واجب مهم ملاک آن را بپراند مثلاً در بحث نذر و حج بنابر آن مبنای صاحب جواهر اینها می‌خواهند بگویند که حج مقید است به اینکه من استطاعت شرعیه داشته باشم قدرت بر انجام شیء شرعاً داشته باشم یک کسی که نظری دارد که مزاحم حج هست قدرت بر انجام بر حج از او می‌پرد درست است که حج بر فرض وجوب اهم از نذر است ولی به فرضی که ملاک داشته باشد یعنی وجوب اهم داشته باشد. یک جایی که وجوب ندارد خب اهمیت هم ندارد پرسش: اهم از نذر؟ ... پاسخ: یعنی اگر حج واجب باشد نذر هم واجب باشد حج اهم است ولی به شرطی که حج واجب باشد یعنی بر شخص غیر مستطیع اصلاً حج ملاک ندارد آن باعث می‌شود مستطیع بودن را از بین ببرد بنابراین یک چنین شبهه‌ای وجود دارد که باید این شبهه را دفع کرد خب دیگر اگر کسی، حالا البته شهید صدر دیگر وارد بحثش نمی‌شود اینها چون شهید صدر در واقع کشف ملاک را عمدتاً به امر می‌داند می‌خواهد بگوید که اینجاها کشف ملاک نمی‌شود ... البته این نکته را عرض بکنم ما کشف ملاک را هم به امر بدانیم کشف اهمیت ملاک خب قطعاً به امر نیست اینکه ملاک اهم است حالا این هم یک بحثی در مورد کشف اهم، یک بحث اصل کشف ملاک است یک بحث، بحث کشف اهمیت است هر مبنایی اختیار کنیم حالا آن جوری که ما مشی می‌کردیم وجوب ذاتی بگیریم وجوب ذاتی اصل الملاک را اثبات می‌کند نه ملاک اهم یا نمی‌دانم اطلاق ماده بگیریم هر چی از آن بیاناتی که برای کشف ملاک هست نمی‌دانم مدلول التزامی برای کشف ملاک هیچ یک از آن ادله اهمیت ملاک را احراز نمی‌کند آن بیانات برای اثبات اهمیت هیچکدام، اهمیت ملاک به هر حال باید از خارج اثبات بشود شهید صدر فرض کرده که ما اهمیت ملاک را کشف کردیم ولی اینکه ملاک فعلیت

دارد را کشف نکردیم می‌گوییم اگر ملاک داشته باشد اهم است ولی شاید ملاکش مقید به عدم وجوب واجبٍ آخر باشد من تصور می‌کنم این به اصطلاح امری هست مستبعد که خیلی به طور متعارف اگر ما ملاک را کشف می‌کنیم وجود خارجی ملاک را کشف می‌کنیم نه به نحو قضیه تعلیقیه و لو کان ملاکٌ لکان اهم، این جور کشف کردن یعنی آن نکاتی که باعث می‌شود که ملاک را انسان کشف بکند مثلاً شاید این جوری نباشد حالا آن خیلی اشکال مهمی نیست شهید صدر اینجا یک نکته‌ای را متذکر می‌شوند می‌فرمایند بعضی‌ها ممکن است تصور بشود که این شبهه‌ای که اینجا وجود دارد این شبهه در تقریب اول هم هست تقریب اول این بود که ما وجوب اهم را به جهت اطلاق اثبات خواستیم بکنیم و اینکه با آمدن اهم دیگر مهم موضوع پیدا نمی‌کند به این دلیل می‌گفتیم مهم مقید هست برای اینکه اهم عدم اشتغال بواجبٍ اهم به قید وجوب مهم عدم اشتغال بواجبٍ اهم مساوی هست با واجب اهم این قید منتفی می‌شود ایشان می‌گوید خب اینجا اگر یک چنین قیدی وجود دارد پس باید اهم را هم احراز کنید که در صورت اشتغال به مهم اهم ملاک دارد والا اگر اهم این احتمال مطرح باشد که در صورت اشتغال به مهم اهم دیگر ملاک نداشته باشد به چه دلیل می‌گویید که اشتغال به اهم ملاک مهم را از بین می‌برد نه اشتغال به اهم ممکن است ملاک را از بین نبرد چون دیگر ملاک نداشته باشد این جور یعنی با وجود وجوب مهم یا اشتغال به مهم دیگر آن ملاک نداشته باشد پس بنابراین به چه بیان شما می‌خواهید وجوب مهم را بگویید منتفی هست انتفاء وجوب مهم متوقف است بر ثبوت ملاک فعلی در واجب اهم و وجوب، اصلاً اشکال همین بود دیگر اشکال این بود که، تقریب دوم هم اشکال این بود انتفاء وجوب مهم متوقف است بر فعلیت ملاک اهم و این باید اثبات بشود ولی ایشان می‌فرمایند که نه این لازم نیست به هر حالا وارد یک تقریب مفصلی می‌شوند که آن مقید لبّی دو قید دارد و یک بیاناتی را صحبت می‌کنند من این اشکال را اصلاً درست هضم نمی‌کنم که چرا ایشان این جوری مشی کرده با همان سبکی که خود ایشان مطالب را دنبال کرده به نظرم به همان مقید لبّی که ایشان تصویر می‌کند خود همان مقید لبّی کافی هست برای حل این مشکل نیاز نیست که مطلب را

پیچیده‌تر بکنند ببینید بحث این هست که هر واجبی مقید است به عدم اشتغال به واجب مهم، واجب اهم یا مساوی هر واجبی هم که قید ؟؟؟ هیچ قید زایدی هم فرض این است که ما نداشته باشیم واجب اهم کسی که به آن اشتغال می‌ورزد یعنی به اصطلاح اشتغال به مهم این قطعاً قیدی که باعث می‌شود که واجب اهم را از وجوب بیاندازد نیست چون آن چیزی که واجب اهم را از وجوب می‌انداخت اشتغال به اهم و مساوی است انجام واجب مهم اشتغال به اهم یا مساوی نیست وقتی که چنین نشد واجب اهم باید فعلی بشود اما در وقتی فعلی شد خب فعلیت او باعث می‌شود وجوب مهم بپرد دیگر، وجوب مهم بپرد چون موضوع دیگر ندارد همان بحث دوران امر بین، یعنی اطلاق دلیل اهم را می‌گیرد و با گرفتن اطلاق دلیل نسبت به اهم مهم دیگر موضوع نخواهد داشت دیگر بیشتر از این پرسش:... مهم اشتغال به اهم نیست پس شرط اهم نیامده از اول می‌دانستم این در واقع وقتی اهم است پس می‌شود فعلی که مهم هم مشتغل باشد ... پاسخ: ... اما اینکه شما می‌فرمایید شاید اشتغال به مهم موضوع اهمیت اهم را از بین ببرد این شاید قید زاید است اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند که غیر از آن مقید عقلی دیگر قید بیشتری نداشته باشد لازمه اینکه قید بیشتری نداشته باشیم این هست که و لو اشتغال به مهم هم داشته باشد اهم فعلی باشد اهم که فعلی شد حکمش ثابت می‌شود دیگر پرسش: در واقع خلف فرض است این فرمایشی که شاید آن ... پاسخ: نه خلف فرض نیست فرض این است که احتمال دارد وجوب اهم مقید به چیز باشد و این احتمال اطلاق نافی‌اش هست هر احتمال ثبوتی را که به درد نمی‌خورد یک احتمال ثبوتی هست این احتمال ثبوتی با آمدن اهم با آمدن اطلاق اهم از بین می‌رود خب این مطلبش خیلی به نظر من خیلی پیچیده‌گی خاصی اینجا در موردش وجود ندارد این حالا روی مبنایی که شهید صدر اینجا مطرح کردند اما روی مبناهایی که چه حالا مبنایی که حاج آقا دارند که متزاحمین، این هر سه مبنایی که ما می‌گفتیم این سه مبنا مطرح هست برای اینکه تزاحم را از باب تعارض خارج کنیم چه ما بگوییم که متزاحمان از اول داخل در اطلاق ادله نیستند چه ما بگوییم متزاحمان داخل هستند به نحو وجوب ذاتی یا مقید لبّی به نحوی که شهید صدر مطرح

می‌کند هر یک از اینها را ما بگوییم به هر حال تقیید وجوب یک واجب به عدم اشتغال بواجبٍ آخر یا عدم وجوب واجبٍ آخر تقیید زاید است و اطلاق نافی این است روی همه موارد فرق ندارد این فقط روی مبنای شهید صدر هم نیست روی مبناهای دیگر هم اطلاق را نفی می‌کند اطلاق را که نفی کرد با حتی در فرضی که آن شیء را هم شما اتیان کنید واجب است این را بیاورید امثال اینها، این است که به اصطلاح اینکه وجوبش مقید باشد به عدم اتیان بواجبٍ آخر خلاف اصل است و اطلاق او را می‌گیرد باید او را منتفی دانست بنابراین به نظر می‌رسد من فکر می‌کنم بحث خیلی پیچیدگی خاص ندارد چون خیلی ایشان بحث را چیز کرده نمی‌دانم یک قید دیگری اینجا وجود دارد این قید اینجا منتفی هست و امثال اینها یک مطلبی در لابه‌لای بحث ایشان دارد می‌گوید ما قبلاً گفتیم که از اطلاق دلیل نمی‌توانیم اثبات کنیم در اصل تقریب اشکال نه پاسخ، تقریب اشکال می‌گوید که اطلاق دلیل اثبات عقلی بودن قدرت را نمی‌کند ما احتمال اینکه قدرت قید شرعی باشد این را با اطلاق دلیل ما نمی‌توانیم نفی کنیم و اثبات کنیم که قدرت قید عقلی است من فکر می‌کنم اینجا خلط بین دو مطلب ایشان کرده آنکه قبلاً ایشان بحث کرد من آن جوری که در ذهنم هست که در بحثهای ایشان آنکه مشکلی که وجود دارد که نمی‌شود با اطلاق اثبات کرد که قدرت دخالت در ملاک ندارد هم قادر و هم عاجز هر دو ملاک دارند آن در قدرت تکوینی است یعنی کسی که عاجز تکوینی هست به دلیل اینکه عاجز تکوینی حکم در حقش فعلی نیست حکم که در حقش فعلی نشد ما دلیلی نداریم که ملاک در حقش فعلی باشد آن بیاناتی که انسان با اطلاق ماده بخواهیم اثبات کنیم با مدلول التزامی بخواهیم اثبات کنیم اینها همه ناتمام است به هر حال دلیل عقلی که می‌آید قید می‌زند حکم را قید می‌زند منشأ می‌شود که نسبت به عاجز تکوینی ما نتوانیم احراز ثبوت ملاک بکینم این مطلب درست است ما قبلاً هم عرض کردیم که بعضی مواردش هم یک مقدار اشکالات بیشتر شهید صدر هم مطرح می‌کردیم یعنی بحث ما این نیست بحث ما این نیست که می‌خواهیم بر فرض عجز تکوینی اثبات ملاک کنیم بر فرض اینکه اشتغال بواجبٍ آخر می‌خواهیم اثبات ملاک کنیم عقل که حکم نمی‌کند که شما بر فرض

اشتغال به او این، عقل نسبت به این مطلب نمی‌خواهد بگوید که اگر اشتغال به او داشته باشید واجب نیست شرط وجوب واجبات عدم اشتغال بواجبٍ آخر هست بله آنکه عقل می‌گوید عدم اشتغال به واجب اهم است نه عدم اشتغال به مطلق الواجبات عدم اشتغال به واجب اهم یا مساوی شرط وجوب فعلی همه واجبات است ولی عدم اشتغال به واجبی که بر فرض وجوب اهمیتش کمتر هست آنکه شرط عقلی نیست اگر شرط باشد شرط شرعی است شرطی است زاید بر آنکه عقل حکم می‌کند پس مقید لبّی عامی که ما داریم قدرت تکوینی است نه بیشتر شما می‌خواهید یک چیز بیشتر از آن مقید لبّی عام اینجا اثبات کنید خب آن اطلاق نافی است دیگر، دیگر بحث را این قدر بالا پایین کردن من لبّ مطلب را نفهمیدم یعنی نمی‌دانم یک مطلب خاصی ایشان می‌خواهد بیان کند یک نکته خاصی برایم پیچیدگی داشت که مطلبش هم در تقریرات آقای حائری وارد شده هم در تقریرات آقای هاشمی خب این، این مطلب از این بحث بگذریم می‌رویم به بحث محتمل الاهمیة من قبل از اینکه به بحث محتمل الاهمیة وارد بشوم یک نکته‌ای نسبت به بحثهای سابق اخیراً دیدم این به عنوان یک استدراک عرض بکنم یعنی استدراک نیست در واقع توضیح است آن این است ما سابقاً این مطلب را مطرح می‌کردیم می‌گفتیم که در جایی که یک اهمی داریم و یک مهمی داریم اگر مهم از جهت ظهوری، مرحوم آخوند باب تزاحم را از باب تعارض این جوری تفکیک کرده که در باب تزاحم ملاک در هر دو هست در باب تعارض ملاک تنها در یکی از آنها هست و خب ما این سؤ‌ال را مطرح می‌کردیم که مجرد اینکه ملاک هم در این واجب هست در هر دو واجب ذات ملاک هستند این چرا به چه بیانی سبب می‌شود که احکام تعارض جاری نشود که مثلاً یک سری احکام تعارض مراجعه به اقوی ظهوراً هست حالا این جوری بحثش را بگوییم بگوییم که اگر اهم ظهورش اضعف باشد از مهم، مهم اظهر باشد اهم ظاهر باشد اینجا چرا شما احکام تعارض را جاری نمی‌کنید بگویید مهم با ظهور بیشتری که دارد این ظهورش فعلی می‌شود ما کشف می‌کنیم که مثلاً مهم واجب است دیگر اهم واجب نیست چرا احکام تعارض را اینجا بار نمی‌کنید من از مجموع فرمایشاتی در کلام مرحوم حاج آقا مرتضای حائری نگاه می‌کردم

یک بیانی تصریح نمی‌کند ولی گویا این بیان را می‌خواهد ایشان بیان کند حالا من این جوری بیان می‌کنم آن این است که وقتی ما می‌دانیم دوتا ملاک اینجا وجود دارد فرض کنید به اجماعی از هر جهتی ما برایمان ثابت شد یقین کردیم که آن چیزی که ملاکش به اصطلاح آن چیزی که اظهر هست ملاکش ضعیف‌تر است و هر دو ملاک اینجا ملاک دارند هم مهم ملاک دارد فرض کنید یک دلیل گفته صلّ یک دلیل گفته انقذ الغریق ما می‌دانیم در جایی که صلاة و انقاذ غریق هست هم انقاذ غریق ملاک دارد فرض هم این است که انقاذ غریق ملاکش اهم است خب معنای اینکه ملاکش اهم است این هست که ما کشف کردیم که قطعاً شارع در اینجا اگر امری داشته باشد اهم را ترجیح می‌دهد به حکم عقل جایی که شارع می‌داند که اهمیتی در اینجا وجود دارد اهم را رها نمی‌کند مهم را بگیرد پس ظهور دلیل مهم در فعلیت ما قطع داریم که این ظهور خلاف واقع است شرط حجیت ظهور قطع به عدم مخالفتش با واقع هست یعنی جایی که شما قطع دارید که و لو از اظهر ولی این اظهریت در جایی به درد می‌خورد که شما احتمال بدهید که مطابق واقع باشد و لو اینکه قطع دارید فرض این است که ما می‌دانیم اگر هم این مطابق واقع باشد وجوب فعلی را نمی‌تواند برساند چون وجوب فعلی حتماً بر طبق اهم است در واقع به این معنا ما قطع داریم که ـ از هر دو طرف می‌خواهم بگویم ـ ما هم مهم را دیگر نیازی به اجرای اصالة الظهور نداریم یعنی نه در مهم اصالة الظهور جاری می‌شود نه در اهم اصالة الظهور جاری می‌شود چون در مورد اهم و لو ظهورش ضعیف‌تر است یقین داریم که این ظهور مطابق با واقع است در مورد مهم هم ولو ظهورش قوی‌تر است یقین داریم مخالف واقع است یکی‌شان موافقتش با واقع قطعی است یکی‌شان مخالفتش با واقع قطعی است پس بنابراین اگر ما واقعاً‌چنین قطعی داشته باشیم خب طبیعی است که احکام تعارض جاری نشود پرسش: این بحث فرض این است که ما بدانیم ملاک اهم را ولو ... پاسخ: خب بله، نه آنکه اصلاً همین است اگر واقعاً ملاک اهم باشد که حتماً باید اتیان کنیم پرسش: ولو ظهور ... پاسخ: نه ظهور خودش موضوعیت که ندارد ظهور از باب اینکه کاشفیت دارد نسبت به مراد مولا ما اگر از جای دیگر مراد

مولا فهمیدیم، فهمیدیم مراد مولا نسبت به آن اهم است خب طبیعتاً باید آن را مقدم بداریم پرسش:... ملاکش ضعیف‌تر است ظهورش اظهر باشد ... پاسخ: ممکن است این هیچ مانعی ندارد ظهور این به این دلیل، پرسش:... پاسخ: اظهریتش ذاتاً قوی‌تر است پرسش: ولو ملاکش ضعیف‌تر است... پاسخ: ولو ملاکش ضعیف‌تر است ولی دلیل از جهات ویژگیهایی که دارد اظهر است فرض کنید که ... این بیانی هست که ایشان دارند این مطلب به نظر می‌رسد درست است واقعش این مطلب مطلبی نیست که ... ولی اصل قضیه این است که آیا واقعاً ما می‌توانیم یک چنین به اصطلاح احراز کنیم در جایی که در بعضی موارد این مطلب هم فی‌الجمله درست است اولاً یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم او این است که این مطلب باشد انشاء الله در جلسه آینده اجمالش را عرض می‌کنم حالا تفصیلش باشد برای بعد من فکر می‌کنم این مطلب درست است که این کاشف از این می‌شود که آن اظهر و ظاهر و اینها اظهر اراده شده یعنی آنکه مهم هست آن وجوبش فعلی است آنکه اهم است وجوبش فعلی نیست ولی چه جوری آن ظهور بدوی را حل کردند باید به یکی از آن سه راه حل برگردد یعنی برای حل مشکل اینکه آن ظهور بدوی یا باید بگوییم آنها ناظر به ظهور ذاتی هستند یعنی این راه حل در عرض آن راه حلها نیست این راه حل باز اجمالاً ما می‌فهمیم که داخل در تعارض نیست ولی حالا که داخل در تعارض نیست چه شکلی شده داخل در تعارض نباشد به یکی از آن راه حلهای دیگر باید بازگشت بکند این یک چیز اجمالی هست یعنی یک با اینکه می‌گفتیم که این را نمی‌توانیم یک راه حلی برای حل مشکل تعارض بدانیم درست نبود این مقدارش از حرفهای سابق‌مان برمی‌گردیم نه این راه حلی برای حل مشکل تعارض هست ولی راه حل اجمالی است تفصیلی نیست اگر بخواهیم این راه حل را خوب بشکافیم باید بازگشت بکند به یکی از آن سه راه حل این را حالا بعداً پس فردا یعنی توضیح می‌دهم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»